

آیت‌الله خامنه‌ای کتاب و دیده‌بانی جامعه

گزارش «فرهنگستان» از دستفروشان نمایشگاه کتاب تهران

چو جوراب به دست گیرد بازار کتاب شکست گیرد



احسان رضایی، داستان‌نویس و منتقد ادبی:

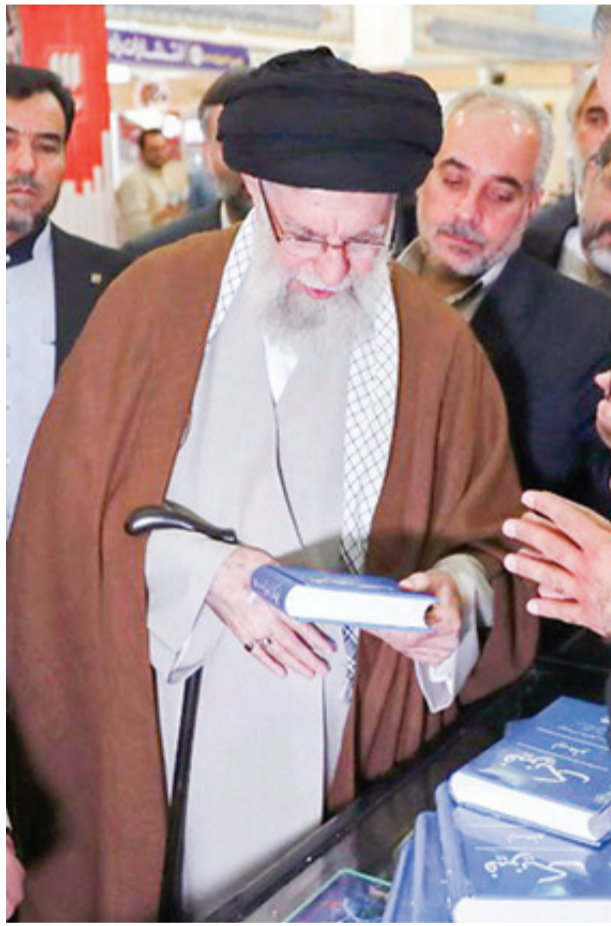
ما مقصریم که جوانان بی‌هقی را نمی‌شناسند

رکورد زدید! جدی می‌فرمایید؟

علی‌رضایی سخننگوی نمایشگاه کتاب در نشست خبری هشتمین روز از نمایشگاه کتاب تهران اعلام کرد: «مجموع فروش بخش حضوری و مجازی در نمایشگاه امسال ۴۲۵ میلیارد تومان بوده است. این در حالی است که پارسال کل میزان فروش نمایشگاه در هر دو بخش ۴۰۱ میلیارد تومان بود.»

فروردین سال گذشته میانگین قیمت کتاب ۸۱ هزار تومان بوده و امسال این عدد به ۱۷۰ هزار تومان رسیده است و ما در این رابطه افزایشی ۱۱۰ درصدی را تجربه کرده‌ایم؛ میانگین قیمت کتاب نیز از صفحه‌ای ۵۰۰ تومان به صفحه‌ای هزار و ۲۰۰ تومان رسیده است!

بایک حساب و کتاب ساده اگر ۴۰۱ میلیارد تومان فروش نمایشگاه پارسال را بر قیمت ۸۱ هزار تومان کتاب تقسیم کنیم سال گذشته در نمایشگاه حدود ۴ میلیون و ۹۵۰ هزار نسخه کتاب فروش رفته است. اگر همین تعداد نسخه را به قیمت ۱۷۰ هزار تومان که متوسط قیمت کتاب در سال جاری است ضرب کنیم، رقم قابل مقایسه برای رکورد زنی به دست می‌آید. این یعنی نمایشگاه کتاب سی و پنجم باید حداقل ۸۴۱ میلیارد و ۶۰۴ میلیون تومان بفروشد تا به فروش کتاب سال گذشته نزدیک شود! افزایش ۱۱۰ درصدی قیمت کتاب درحالی پیش از نمایشگاه کتاب امسال اتفاق افتاد که قیمت کاغذ نسبت به بازه زمانی مشابه سال گذشته افزایشی نداشته و تعرفه‌های چاپ نیز اخیراً و برای ماه‌های پیش رو با افزایش همراه بوده است. سی و پنجمین نمایشگاه کتاب تهران با شعار «بخوانیم و بسازیم» از صبح چهارشنبه (۱۹ اردیبهشت ۱۴۰۳) در مصلای امام خمینی (ره) تهران آغاز به کار کرده و تا ۲۹ اردیبهشت ماه جهت بازدید علاقه‌مندان دایر است.



آیت‌الله خامنه‌ای، کتاب و دیده‌بانی جامعه

محمدصادق علیزاده
فعال حوزه کتاب



«حداقلش این است که بعد از یکی دو قرن کسی در رأس مملکت قرار گرفته که با تفکر و کتاب و فرهنگ بیگانه نیست.» این را یکی از دوستان منصف می‌گوید. کسی که از قضا سمیات مثبت چندانی هم به شخصیت آیت‌الله خامنه‌ای ندارد اما سری در فرهنگ و هنر دارد. تقاطع شخصیت آیت‌الله خامنه‌ای با کتاب آن قدر روشن و عیان هست که حتی مخالفان بی‌انصاف ایشان را هم به اعتراف وادار و به جایی برساند که حتی وقتی قرار است حقد و کینه خود را به این شخصیت نشان ندهند و نتوانند منکر این ویژگی شوند و از باب دیگری وارد شوند؛ فی‌المثل از این باب که زیاد کتاب خواندن هم بعضی وقت‌ها نشانه تفکر نیست.

این قلم حتماً در جایگاه تراشیدن مقام قدسیت، الوهیت، عصمت ذاتی و امثالهم برای ایشان نیست هرچند پنهان هم نمی‌کند که علاقه زیادی به شخصیت ایشان دارد؛ اصولاً آنکه آیت‌الله خامنه‌ای فارغ از مقام رهبری و جایگاه سیاسی رهبری جمهوری اسلامی، یک شخصیت فرهنگی و یک روحانی دوست‌داشتنی است؛ بسیار دوست‌داشتنی - اما مطالعه زیادی از تاریخ معاصر هم لازم نیست تا این واقعیت بر ما روشن شود که ایران، مدت‌ها از چنین رهبری با این درجه از شناخت به جریان‌های مختلف فرهنگی و سیاسی و فکری و فلسفی معاصر خود بی‌بهره بود.

این‌ها همه را گفتیم که این را بگوییم؛ رسیدن به چنین جایگاهی جز از مسیر کتاب و مطالعه و خواندن حاصل نمی‌شود. منظومه فکری رهبر انقلاب نه از جو و هیجان و سیاسی‌بازی‌های کاذب که از مسیر خواندن و مطالعه و کتاب حاصل شده. این دستگاه و منظومه فکری در مسائل

مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی تکلیفش با بسیاری از کلان‌پروژه‌ها روشن و مشخص است. اشتباه نشود! سخن بر سر آن نیست که رأی و نظر در جزئیات ممکن محل آن‌قلت کارشناسان باشد یا نباشد! سخن بر سر آن است که صاحب چنین منظومه و دستگاهی در جهت‌گیری‌های کلان تاریخی و فکری و اجتماعی و سیاسی هم عصر خودش تکلیفش روشن است.

صاحب چنین منظومه‌ای از خودش استدلال و اجتهاد و فکر دارد، اسیر هیجان‌های زودگذر اجتماعی و سیاسی و ایدئولوژیک نیست و بازی نمی‌خورد و این دقیقاً همان ویژگی است که کتاب دارد. در سلسله‌مراتب رسانه‌ها، کتاب جایگاهی فراتر از دیگر ابزارهای رسانه‌ای دارد. کتاب، مخاطب و دوستدارش را به تامل و تعمق وامی‌دارد. او را دعوت به حل‌جی اموری می‌کند و همین هم باعث می‌شود که مشتری این رسانه، نسبت بیشتری با حرف حساب داشته باشد و جامعیت و دیدن الگوها و موضوعاتی که در نگاه اول شاید خیلی‌ها آن را نبینند. اصولاً نوی رسانه هم همین است. در سلسله‌مراتب ژبتهای رسانه‌ها، مخاطبی که رسانه اول و اصلی‌اش کتاب است، تلویزیون و سینما و فضای مجازی که به‌مانند به‌راحتی تحت تأثیر دیگران قرار نمی‌گیرد. کمتر اسیر جویهای هیجانی است. دوراندیش‌تر است. نمی‌توان او را بازی داد. ایستاده بر افاق معاصر، چند مرحله قبل‌تر و بعدتر از عصر خود را هم تا حدی حس و لمس می‌کند و چیزهایی را شهود می‌کند که دیگران از آن عاجزند. این دید به خصوص اگر با تاریخ همراه شود، فرد را به شخصیتی تبدیل می‌کند که جایگاه خود و جامعه خود را در سیر تکامل تاریخ هم می‌بیند و به‌مثابه یک دیده‌بان بر بالای بلندی می‌تواند افاق‌های دیگر را هم دیده و راه‌ها را از جاه‌ها تشخیص دهد و این افراد بهترین گزینه‌ها برای راهبری‌اند.

بخوان و بخند

منصوره رضایی
فعال حوزه کتاب

از وقتی که یادم می‌آید در صف بوده‌ام. بچه که بودم صبح‌های زود، مخصوصاً روزهای تعطیل، با تئیبای بابا از خواب ناز بومی خاستم و تا خود نانوایی مثل اسب چموش می‌دویدم. ۱۲ سال هم که در صف صبحگاه مدرسه از جلو نظام می‌ایستادم. مدرسه که تمام شد خوشحال بودم که دیگر صف و صف‌کشی در کار نیست. خدا را شکر ما اینقدر فرهنگ نداریم که در صف مترو بایستیم و مثل قوم مغول به قطار حمله می‌کنیم و گرنه باید ایستادن در صف مترو را هم به افتخارتم اضافه می‌کردم. چون ما عادت داریم عیب می‌جمله‌چو گفتیم هنرش را نیز بگوییم، باید مزایای صف‌ایستایی را هم بگوییم؛ مثل زیاد شدن صبر و حوصله، گسترش دایره‌دشنام، آشنایی با افراد جدید و مبادله شماره و...

داشتم می‌گفتم که فکر می‌کردم با رسیدن به سن قانونی، صف‌ها هم تمام می‌شوند؛ غافل از اینکه بزرگ شدن همان و سربرآوردن صف‌های جدید هم همان. حالا باید علاوه بر صف نانوایی در صف بانک، پست‌بازن، داروخانه، سیدکالا و ده‌ها صف دیگر هم می‌مانم. یعنی به‌ماکه رسید آسمان تهید و چیزهایی که یک مشتری هم

نداشند با استقبال فراوانی مواجه شدند و خیل‌کنش مشتاقان و هواداران برایشان صف کشیدند از اینجاست که! نمی‌توانم همین کتاب. تا قبل از اینکه من به کتاب و کتابخوانی علاقه پیدا کنم سرانه مطالعه کتاب زیر صفر بود اما از وقتی تصمیم گرفتم کتاب را هم در سبک کالای خانوار قرار بدهم کتاب هم صفتی شد. همین پریروز خرامان خرامان رفتم نمایشگاه کتاب تا کتاب «هنر تاب آوردن در صف‌های طولی» را بخرم که با صف‌هایی طولی مواجه شدم و از آنجا که هر صفتی بینم زانوهایم سست می‌شود و آب از لب و لوجه‌ام راه می‌افتد ناخودآگاه رفتم توی یکی از صف‌های ایستادم، چند ساعتی گذشت و داشت نوبت می‌شد که زدم روی شانه فرد جلویی و پرسیدم: «اینجا صف چیه داداش؟» داداش داشت به شدیدترین شیوه ممکن ملج و ملوج می‌کرد. یک آن فکر کردم توی صف چیز نامناسبی ایستاده‌ام اما یاد آمد اینجا نمایشگاه کتاب است و فقط محصولات فرهنگی عرضه می‌شود. داداش مذکور، ملج و ملوج‌کنان گفت: «صف آبنبات لیمویییه. فکر کردم اشتباه شنیده‌ام. پرسیدم: یعنی آبنبات لیمویی نذری میدن؟» داداش ملج و ملوج‌کن از جیبش یک آبنبات لیمویی درآورد و کرد توی دهن من و گفت: «خیلی پرتی داداش! آخه کدوم سه‌نقطه‌ای آبنبات لیمویی نذری می‌کنه و کدوم سه‌نقطه‌ای توی صف آبنبات لیمویی ایستاده؟ اینجا صف کتاب

آبنبات لیمویییه که بعد از آبنبات هل و دارچین و پسته‌ای چاپ شده.» متأسفانه طعم آبنباتی که داداش ملجی در دهانم گذاشت خیلی به ذائقه‌ام خوش نیامد و صف را ترک کردم اما از آنجا که سندروم صف بی‌قرار داشتم سریعاً صف دیگری یافتم و به درونش شتافتم. تجربه صف قبلی سبب شد به محض ورود به صف جدید بزنم روی شانه فرد جلویی و پرسیم توی چه صفی ایستاده؟ خیلی آرام زدم روی شانه‌اش اما او خیلی ناآرام برگشت و طی یک حرکت سامورایی، دستم را بیچاند و با چهره‌ای برافروخته و چشمانی خشم‌بار گفت: «اهانت؟» با سختی و بدبختی بسیار، منم که از مشتش درآوردم و گفتم: «چه اهانتی؟ اصلاً من غلط بکنم به شما اهانت کنم.» ناگهان چشمان خونبار مرد اکتیلی شد و زدم زیر خنده و گفتم: «خیلی پرتی داداش! اسم کتاب رو گفتم. اسم کتاب جدید برادر، مطبوعی، اهانت» است.» این را گفتم و فریاد زد: «ای نشسته صف اول! به عدالت برخیز!» سپس تمام افرادی که در صف نشسته بودند برخاستند و شروع کردند به شعار دادن. من هم که دیدم هوا پس است راه‌آمده را برگشتم و دنبال صفی دیگر گفتم. ظاهر صف جدید بیشتر از دوتای قبلی مورد پسندم بود. چه جوانانی اسماعیل! چه جوانانی! همه لباس ورزشی پوشیده و قیفاق و سرحال. می‌خواستم بزنم روی شانه فرد جلویی‌ام اما هم از تجربه صف قبلی ترسیده بودم و هم

می‌گرفت. بی‌اختیار فریاد زد: «برجالم، برجالم!»